



سلطنت آباد

در آستانه فرو ریختن

قرار است در این شماره به بهانه انتشار دو کتاب جدید از یوسفعلی میرشکاک مطالبی درباره این چهره داشته باشیم؛ چهره‌ای که با خویشتن و جهان سرستیز دارد و خود را یغی می‌نامد. شاعر، پژوهشگر، روزنامه‌نگار و... که به تعبیر خودش «تا جایی که قلم راه می‌داد بریدیم، ولی نه سردبیر شدیم و نه ته‌دبیر!». به این مناسبت بهانه‌ای پیدا کردیم تا بخش‌هایی از مقاله او را با عنوان «سلطنت‌آباد کجاست» با هم مرور کنیم. مقاله‌ای که در واکنش به عکس‌العمل طیفی از روشنفکران به یادداشتی از او با عنوان «سخنی چند با پیر سلطنت‌آباد» نوشته شد.

«سلطنت‌آباد نه در شمال شهر است، نه در جنوب شهر! بردل است و در سر، سودای حضور غرب است و هم‌زبانی با آنان که قبله خود را سلطنت سرمایه قرار داده و گمان می‌برند: «دوران جدید پشت سر گذاشتنی نیست.»

سلطنت‌آباد غلبه عقل معاش غربی بر وحی است و استیلای عافیت‌طلبی بر مجاهدت در طلب قرب حق. آنجاست که مهندسی گام به گام اجتماعی و «بریک‌دانس» دست در دست شور و غوغای نوبل و محاصره اقتصادی و جنگ به میدان می‌آیند تا نسل مرا سرگردان کنند و از زبان ما بشنوند: «نعم،... الا...».

سلطنت‌آباد مکان نیست، غفلت از احوال دل خویشتن است و کم شدن در انبوه هواها و هوس‌ها و تمایزطلبی‌ها و قبول بندگی بیگانگان و مدهانه و دم بر نیاوردن از بیم دوستان و اندیشه‌کردن از خصومت دشمنان و دنبال وجه مشترک بشر امروز. جست‌وجوی اسباب رفاه خاطر و ترضیه نفس. سرگردان بودن.

سلطنت‌آباد محله‌ای نیست، شهری نیست، کشوری نیست، قفسی است به وسعت همه زمین که آدمیان در آن دست و پامی‌زنند و با توهم آزادی و آزادگی بت‌های خود، خود را به فراغتی موهوم و حقیر می‌سپارند. در این قفس، گروهی به پرستش شاعران دلخوشند، جمعی به ستایش ورزشکاران، قومی خواننده‌ای را می‌پرستند و برخی رقاصه‌ای یا فیلسوفی را... چرا که همه شکست خورده‌اند؛ می‌خواسته‌اند بت بازار باشند، نتوانسته‌اند و از سر استیصال به بت‌پرستی روی آورده‌اند و به جاهلیت مدرن تن داده‌اند، چرا که دیگر نه ظلمند و نه جهول، خردمندند و حماله‌الخطب عقل کارافزای آخرزمان و در امانت خود متعمدا خیانت روا می‌دارند.

ما همه گرفتار سلطنت‌آبادیم، چرا که عهد‌الست را از یاد برده‌ایم و جرات نمی‌کنیم بر خود و پیرامون خود و تعلقات ذهنی و عینی، چهار تکبیر بزنیم، چرا که چشمه عشق را گم کرده و بی‌وضو مانده‌ایم. نه خلافتی داریم و نه ولایتی و از حضور بی‌واسطه به حصول فهم مجعول غربی افتاده‌ایم و نمی‌توانیم در برابر مدعیان کیمیا کردن خاک راه، قد علم کنیم. با این همه سلطنت‌آباد در آستانه فرو ریختن است و این عصر عقیم به پایان خود نزدیک می‌شود و اگر ما اطراق نکنیم و همواره در حال کوچ باشیم این فصل زودتر فرامی‌رسد.»

روایت یوسفعلی میرشکاک از نیست‌انگاری در هنر معاصر

تا
به کجا
هیچ؟

راستی همان جهانی است که اخوان تصویر می‌کند. «او از اسامی هراسی ندارد و این‌که قرار باشد از اخوان ثالث نام ببرد و بگوید او جهان را درست دیده، ولی نوع مواجهه او با این جهان نیست‌انگار اشتباه است، سبب نشده به ورطه محافظه‌کاری و پنهان‌کاری بیفتد.

او با آوردن مصادیقی از تحول در اشعار شاعران و نشان دادن عشق در اشعار آنها به خواننده گوشزد می‌کند که یکی از راه‌های گریز از موضع نیست‌انگاری حرکت به سوی عشق است ولی بالاتر توضیح می‌دهد که ولایت نفس اماره همواره در کمین است و عشق را ساده نباید نگرست.

او تاکید می‌کند: «اما درست بودن گزارش اخوان ثالث ما را ملزم نمی‌کند که از منظر یاس به هستی خود و پیرامون خود بنگریم. داستایفسکی که از نخستین طلایه‌داران گزارش نیست‌انگاری در جهان است هیچ‌گاه به نیست‌انگاری تسلیم نشد.»

ولی در کنار همه این مسائل باید این نکته را توضیح داد که «نیست‌انگاری و شعر معاصر» قرار نیست کتابی درباره شعر باشد، بلکه در تمام رشته‌های هنری می‌تواند مصداق داشته باشد ولی از آنجا که میرشکاک در زمینه شعر کار کرده و مطالعه داشته در زمینه شعر این موضوع را بررسی کرده، هرچند در مقدمه کتاب این گستردگی موضوعی را شاهد هستیم. به عبارتی نیست‌انگاری پدیده‌ای نیست که فقط در شعر دیده شود، بلکه در تمام شؤون زندگی ما که هنر و فرهنگ نیز شامل آن می‌شود این پدیده بروز دارد و می‌توان آن را به وضوح دید.

این کتاب برخلاف نام و عنوان پرطمطراقی که روی آن قرار دارد اثری نیست که فهم عمومی به آن راهی نداشته باشد و یوسفعلی میرشکاک نیز در پی آن نبوده که اثری از خود به جا بگذارد که مخاطب عام نتواند با آن ارتباط برقرار کند و به گفت‌وگو بنشیند. شاید اصطلاحاتی در آغاز کتاب باشد که ابتدا نامانوس جلوه‌کند، ولی به مرور هرکدام از آنها جایگاه خود را در ذهن مخاطب باز می‌کند. از این حیث «نیست‌انگاری و شعر معاصر» کتابی است که هر مخاطبی می‌تواند بهره‌ای از آن بگیرد و خود را مخاطب سخنان میرشکاک ببیند. نویسنده نیز نخواست به بادشوار و درشت‌نویسی خود را مانند بسیاری در جرگه کسانی قرار دهد که از این روش عنوان متفکر و اندیشمند کسب کرده‌اند بلکه او تلاش کرده با مثال‌هایی عینی و زبانی سرراست خواننده را به اندیشیدن دعوت کند و چه اندیشمندی بزرگ‌تر از این که مخاطبش را به اندیشه راستین راهنما باشد و او را از فرورفتن در لفاظی‌های فلسفی نجات دهد.»

پی‌نوشت: تیتربخشی از بیت «جان هیچ و جسد هیچ و نفس هیچ و بقا هیچ / ای هستی توننگ عدم تا به کجا هیچ» سروده بیدل دهلوی.

نیست‌انگاری عبارتی است که بسیاری آن را مساوی با نیهلیسم و پوچی می‌دانند ولی یوسفعلی میرشکاک در کتاب «نیست‌انگاری و شعر معاصر» تعریفی تازه از این عبارت را برابر مخاطب قرار می‌دهد: اثری که ادعای زیادی ندارد، ولی حرف‌های بسیاری دارد. «نیست‌انگاری در برابر هرگونه ایدئولوژی

به نحوی مقاومت می‌کند که دیر یا زود آن ایدئولوژی از یاد می‌آید و با از پا در آمدن آن، آثاری که در پرتو حمایت اصحاب آن ایدئولوژی پدید آمده‌اند، برای همیشه فراموش می‌شوند.» میرشکاک که این روزها پا به دهه ششم زندگی گذاشته حاصل سال‌ها خواندن و نوشتن در حوزه شعر را در این کتاب گرد آورده است. نگاهی که جای خالی آن در شعر فارسی معاصر ملموس بود و میرشکاک در این کتاب کوشیده نشان دهد حرف اصلی شعر فارسی در روزگار معاصر چیست. نیما، اخوان ثالث، فروغ فرخزاد و احمد شاملو چهار چهره موثر شعر نو که در این کتاب از منظر نیست‌انگاری اشعارشان بررسی شده است؛ منظری که شاید اغراق نباشد اگر بگوییم تنها میرشکاک می‌توانست در این روزگار از آن به شعر معاصر نگاه کند.

اسارت در دام فناوری و ولایت نفس اماره دو مولفه مهم است در بررسی میرشکاک از اشعار شاعران معاصر و بخشی از تعریفی است که میرشکاک از آن برای نمایاندن نیست‌انگاری که عارض دوران جدید است، سود برده. او با عینکی به اشعار آنها نگاه کرده که دیگران نگاه نمی‌کنند و اغلب اسیر روش‌های زبانی و شعریت شعر هستند، اما میرشکاک بی‌تعارف (همان‌طور که همیشه بوده) به اشعار چهار نفر از مرتفع‌ترین قله‌های شعر نو نگریسته و تعارفات مرسوم را کنار گذاشته و به پای «هیچ» پیچیده تا هیچ بودن آن را نشان دهد و راه برون‌رفت از این هیچستان معاصر را نمایان کند.

او در این کتاب ابتدا با توصیف نیست‌انگاری خواننده را از زاویه‌ای که قرار است به شعر نگاه کند آگاه می‌کند و پس از آن به صورت مصداقی به جهان شعری شاعران سرزده و آنها را مرور کرده است. او حین بررسی اشعار و این‌که کدام شاعر در اسارت نیست‌انگاری گرفتار آمده و کدام یک راوی این پدیده عصر جدید است راه‌هایی نیز پیشنهاد می‌کند.

«یکی از راه‌های مطمئن مقاومت در برابر نیست‌انگاری، عشق است. اما در روزگار ما، بازشناختن عشق از هوا و هوس، به همان اندازه دشوار است که بازشناختن راست از دروغ. به‌هرحال در مواجهه با نیست‌انگاری حق با شاملو است. البته اخوان ثالث خطا نمی‌گوید و درست می‌بیند. جهان به



حسام آبنوس

دبیر قفسه



اسارت در دام فناوری
و ولایت نفس اماره دو
مولفه مهم است
در بررسی میرشکاک از
اشعار شاعران معاصر و
بخشی از تعریفی است
که میرشکاک از آن برای
نمایاندن نیست‌انگاری
که عارض دوران جدید
است سود برده